

بسمه تعالی

سیمای حکومت دینی در نهج البلاغه

در این موضوع که بشر در هر زمان نیاز به حکومت و رهبری دارد، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد، به‌گونه‌ای که در طول تاریخ اجتماعی انسان، همه خردمندان و دانایان به آن اذعان و اعتراف کرده‌اند. نیاز به حکومت و رهبری نه تنها در زندگی اجتماعی احساس می‌شود، بلکه می‌توان گفت نیاز به آن، ریشه در فطرت انسان دارد و به همین دلیل است که انسان‌ها همواره در جست‌وجوی پیشوایی شایسته و رهبری عادل بوده‌اند، به گونه‌ای که بخش عمده تلاش‌های سیاسی و اجتماعی بشر در علم و عمل، در راه به دست آوردن این گمشده انجام گرفته است. شاهد آن هم این است که هیچ‌گاه بشر بدون رهبر و رئیس نبوده، اگرچه به صورت‌های مختلفی همچون رئیس طائفه، قبیله، شهر و کشور متبلور گشته است.

به یقین باید بگوییم دین اسلام که آیین فطرت است و احکام آن به منظور تأمین نیازهای انسان بشری شده است، این نیاز و خواسته مهم او را رها نکرده، به‌منظور پاسخ به آن، حکومت و امام و رهبر تعیین کرده است. علامه طباطبایی معتقد است با توجه به نقش مهمی که مسئله رهبری و امامت در تأمین سعادت بشر دارد، ناگزیر باید پذیرفت که اسلام نیاز به امامت را بی‌پاسخ نگذارد و مردم را در حیرت و گمراهی رها نکرده و مسئله جانشینی پس از پیغمبر را مشخص کرده است. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۱۰)

بر همین اساس است که از دیدگاه شیعیان، هیچ‌گاه زمین از وجود حجت خدا خالی نیست، چنان که امیرمؤمنان، علی (ع) فرموده است:

بار خدایا! هرگز زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود یا آشکار و مشهور است و یا از نظرها غائب و پنهان تا اینکه حجت‌ها و دلائل الهی تعطیل نگردد. (سید رضی، بی‌تا: ۱۳۹)

اگرچه مانند زمان ما، امام و حجت الهی غائب است و مردم از فیض حضور او بی‌بهره‌اند، ولی در این شرایط هم نیاز به رهبری وجود دارد، به‌گونه‌ای که اولیای اسلام از سوی پروردگار، فقیه عادل جامع‌الشرایط را به منظور ادای نقش امام معصوم (ع) و رهبری دینی و حکومت اسلامی تعیین کرده‌اند.

در ضرورت وجود رهبر و حاکم برای بشر، هیچ شخص یا گروهی تشکیک نکرده است، جز گروهی کج‌اندیش و جاهل به نام خوارج که پس از جنگ صفین به وجود آمدند و با امام حق، علی بن ابی طالب (ع) به مخالفت برخاستند و شعار نفی حکومت را سر دادند و گفتند: «لا حکم الا لله». (عبده، بی‌تا: ۹۱) هنگامی که امام علی (ع) این شعار فریبنده را شنید، فرمود: این سخن حقی است که از آن، اراده باطل کردند. آری، حکمی نیست، مگر برای خدا، ولی اینان می‌گویند: «لا امره الا لله؛ هیچ حاکمی و فرمانروایی جز خدا نیست، در صورتی که چاره‌ای نیست برای مردم، مگر اینکه امیری یا خوب یا بد داشته باشند و بدون حاکم و امیر نمی‌توانند به زندگی خود

ادامه دهند؛ زیرا در این حکومت، شخص مؤمن و خداپرست برای سعادت و کمالش کار خود را انجام می دهد و کافر و مخالف هم از دنیایش بهره مند می شود.

با بودن امیر و فرمانروا است که جامعه از هرج و مرج و بی نظمی سروسامان می یابد و هرکسی با مدت زمانی که برای او معین شده است، به زندگی خود می رسد، و گینه با کشت و کشتار یکدیگر عمر آنان کوتاه می شود. بر اثر وجود این حاکم و امیر، درآمد و مالیات کشور وصول و در وقت خود به مصرف می رسد. به واسطه این حاکم، با دشمن جهاد می شود و راه های کشور امن می شود. همچنین با دزدان و خیانت کاران، مبارزه و حق ضعیفان از زورمندان گرفته می شود و بدین ترتیب، با برقراری عدالت اسلامی، خوبان خوش حال و بدان هم به عدالت تن می دهند. پس نمی شود گفت نیاز به حاکم نیست.

شیوه حکومت در مذهب امامیه

در مکتب تشیع، حکومت بر اساس حکومت ولایی و امامت الهی پایه ریزی شده است و در ولایت مطلقه الهی ریشه دارد. از این رو، باید گفت اختلاف ما شیعیان با مذاهب اسلامی و نیز شیوه های حکومتی غیر مسلمانان بر سر همین موضوع مهم است.

به نظر ما، امامت یا ریشه در لطف الهی دارد، به گونه ای که هم برای مردم لطف محصل الهی و هم لطف مقرب الهی اقتضا می کند خداوند متعال پس از درگذشت پیامبر اسلام ﷺ برای مردم امام و پیشوای صالحی برگزیند یا ریشه در حکمت الهی (یکی دیگر از صفات الهی است) دارد و برای اینکه نقض غرض می شود، باید برای مردم امام و رهبری از جانب خدا منصوب گردد (علامه حلی، بی تا: ۲۵۴؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ هـ. ق: ۴۱۶) تا آنان بتوانند افزون بر اداره زندگی فردی و اجتماعی خود، راه کمال و سعادت اخروی را نیز بپیمایند. از آنجایی که شیوه حکومت بر اساس ولایت استوار شده است و ریشه در لطف و حکمت الهی دارد، تفاوت های بسیاری با دیگر حکومت های رایج در دنیا دارد که ما در اینجا به دو تفاوت اساسی آن اشاره می کنیم.

۱. در حکومت ولایی باید حاکم آن از سوی خداوند منصوب شود، ولی در حکومت های دیگر، غیر از حکومت سلطنتی، مانند حکومت های به اصطلاح دموکراسی، تعیین حاکم با انتخاب و آرای مردم است، اگرچه در این امر هم غالباً دروغ می گویند و مردم را می فریبند. در این میان، اگر ما در نظام جمهوری اسلامی به انتخاب اهمیت می دهیم، نه به این دلیل است که برای آرای مردم مشروعیت قائل باشیم؛ زیرا هرگز آرای مردم به نظام ما مشروعیت نمی دهد، بلکه حکومت و حاکم آن باید مشروعیت خود را از طریق نصب الهی به دست آورد؛ چرا که بر طبق اصل اولی، هیچ کس حق حکومت و ولایت بر دیگری را ندارد، مگر اینکه از جانب خداوند متعال معین شود (شیخ انصاری، ۱۴۲۳ هـ. ق: ۳، ۵۴۶؛ نراقی، ۱۴۱۷ هـ. ق: ۲۹)

بنابراین، باید بدانیم هدف از انتخابات این است که چون همه مردم از جانب خدا وظیفه دارند دین خدا را بپذیرند و به آن پایبند باشند، از این رو، حاکم الهی را هم باید قبول کنند. انتخابات تبلور، این مقبولیت عمومی

است. بنابراین، آرای مردم بسیار مهم است و نقش آن، مقبولیت حکومت است؛ زیرا اساس دین مقبولیت آرای مردم است که اگر نباشد حکومت دینی شکل نمی‌گیرد، اما سبب مشروعیت حکومت نیست، به گونه‌ای که بدون آرای مردم، حاکم اسلامی چه امام معصوم (علیه السلام) و چه فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت امام، از نصب خاص یا نصب عام سرچشمه گرفته است.

شاهد این مطلب، برخی آیات قرآن و روایات است که در اینجا به دو آیه قرآن بسنکمی‌می
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب: ۳۶)
و برای هیچ مرد مؤمن و زن باایمانی هرگاه خدا و رسول به کاری فرمان دهند، هیچ‌گونه اختیاری نیست.

بر این اساس، بی‌تردید امامت و ولایت به فرمان رسول خدا (ص) از جانب خدای متعال تعیین شده است و مردم در آن اختیاری ندارند.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (قصص: ۶۸)
و خدای تو می‌آفریند آنچه را بخواهد و برمی‌گزیند آنچه را بخواهد؛ نیست برای آنها هیچ اختیاری و منزله است خدا و برتر از همه از آنچه برای او شریک قراردهی.
این دو آیه، از مردم سلب اختیار و انتخاب کرده است، به گونه‌ای که نه تنها امر دین و مشروعیت دینی، به مردم واگذار نشده است، بلکه به حکم یک تکلیف الهی باید دین و احکام دین و ولایت حاکم الهی را با کمال رضایت بپذیرند و هیچ‌گونه دل‌تنگی از خود نشان ندهند. به نقل از **حافظ محمد بن مؤمن شیرازی**، از علما و مفسرین اهل سنت، انس بن مالک گفت: «از رسول خدا (ص) از تفسیر این آیه پرسیدم، فرمود که حق تعالی از گل آدم را آفرید به طوری که خواست و مرا و اهل بیت مرا اختیار کرد و برگزید از جمیع خلق و گردانید مرا نبی و علی را وصی». (بحرینی، بی‌تا: ۲۳۷۳)

هدف دیگر از پذیرفتن انتخابات در کشور، ممکن است از جهت سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی باشد؛ زیرا امروزه در دنیا، حکومت مبتنی بر آرای مردم متداول شده است و دشمنان ما با تبلیغ از آن، علیه حکومت‌های دیگر به مبارزه برخاسته‌اند. از این رو، اگر ما در عرصه انتخابات حضور نیابیم، ما را متهم می‌کنند. بنابراین با توجه به دشمنی استکبار جهانی با ما، برای جلوگیری از این اتهام، مردم ما به پای صندوق‌های رأی می‌آیند و آزادانه رئیس‌جمهور یا نمایندگان خود را هم در مجلس خبرگان رهبری و هم مجلس شورای اسلامی بر می‌گزینند تا بتوانیم بگوییم ما هم حکومت را بر اساس آرای مردم پایه‌ریزی می‌کنیم. واقعیت این است که همه ارکان حکومت در کشور ما بر اساس آرای مردم است، حتی رهبری که بر اساس بینش ما منصوب از جانب ولی عصر، امام زمان (ارواحنا فداه) است، باز هم به صورت غیرمستقیم با انتخاب مردم تعیین می‌شود. در حقیقت، حکومت جمهوری اسلامی به تمام معنا با همه موازین، یک حکومت دموکراسی و مبتنی بر آرای مردم است.

باز هم تأکید می‌کنیم که نباید معنای انتخاب این باشد که بدون آرای مردم، امام معصوم (ع) مانند حضرت علی (ع) امام نیست؛ یعنی امامت ایشان به آرای مردم وابسته باشد یا ولی فقیه به جای منصوب شدن از سوی امام عصر (ارواحنا فداه)، از طرف مردم انتخاب شود، بلکه ما می‌گوییم اگر هیچ‌کس با امام معصوم (ع) بیعت نکند، لئو هم امام است و ولایت مطلقه الهی دارد. از این رو، هیچ‌کس نمی‌تواند بدون اجازه وی، به انجام کارهای اجتماعی مبادرت ورزد. نصب فقها نیز این گونه است؛ بدین معنا که اگر فقهای جامع‌الشرایط موفق به تشکیل حکومت هم نشوند و حکام غاصب بر مردم حکومت کنند، باز هم دارای ولایت و زعامت شرعیه هستند و هیچ‌کس از کارهای اجتماعی بدون اذن آنان مشروعیت ندارد، اگرچه زمان حکومت جور باشد.

هدف حکومت ولایی

تفاوت دیگری که حکومت ولایی دینی با حکومت‌های دیگر دارد، این است که در این حکومت، هدف اصلی، رساندن مردم به کمال و سعادت ابدی است. اهل لغت، ریشه اصلی واژه ولایت را قرب می‌دانند و برای آن معانی مختلفی بیان کرده‌اند؛ گاهی به معنای ولایت امر و تدبیر در کار و اداره کردن، گاهی به معنای محبت و دوستی و گاهی نیز به معنای نصرت و یاری کردن آمده است.

امین‌الاسلام **طبرسی** (ع) در تعریف این واژه آورده است:

الولی هو الذی یلی النصره و المعونه. و الولی هو الذی یلی تدبیر الامور یقال فلان ولی المرأه اذا کان یملک تدبیر نکاحها و ولی الدم من کان الیه المطالبه بالقود و السلطان ولی امر الرعیه و یقال لمن یرشحه لخلافته علیهم بعده ولی عهد المسلمین. (طبرسی، بی تا: ج ۳، ۳۲۳)

ترجمه آزاد عبارت طبری این است: ولی کسی است که یاری و کمک می‌رساند و تدبیر امر می‌کند. از این رو، دلیل آنکه گفته می‌شود فلان شخص ولی آن زن است، بدین خاطر است که مالک امر ازدواج اوست و گاهی ولی خون گفته می‌شود؛ چون حق مطالبه قصاص دارد و نیز دلیل آنکه گفته می‌شود سلطان، ولی امر رعیت است، چون صاحب تدبیر و اداره کردن امر آنهاست.

در **المنجد** آمده است: «ولی یلی فلانا دنا منه و قرب.» (معلوف، ۱۳۷۶: ۹۱۸) صاحب‌المنجد، معانی دیگری را نیز که در کلام طبرسی آمد، بیان کرده است، ولی معنای اصلی واژه ولایت را به معنای قرب و نزدیکی می‌داند، به گونه‌ای که در این عبارت گفته است: «یلی فلانا؛ نزدیک شدن با او».

حاکم و رهبر حکومت ولایی، در اثر علم و تقوا و عدالتی که دارد، به خدا و مردم جامعه خویش نزدیک است. از این رو، در مقام نصرت و یاری مردم برمی‌آید و می‌کوشد تا آنان را به خدا نزدیک سازد. همچنین، زعامت و ریاست او سبب نمی‌شود که از مردم فاصله بگیرد. او مانند یک پدر مهربان، برای مردم دلسوزی می‌کند. پیامبر

اکرم^ع فرمود: «یا علی انا و انت ابوا هذه الامه؛ ای علی! من و تو، دو پدر این امت هستیم.» (محدث قمی، ۱۳۳۸: ج ۱، ۱۷۹)

از این رو، باید گفت هدف اساسی در حکومت ولایی و امامت، رساندن مردم به کمال نهایی و سعادت حقیقی یا همان قرب الی الله است: *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ. فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ.* (قمر: ۵۵)
به درستی که پرهیزکاران و کمال یافتگان در بهشت‌های الهی که در آنها نهرها جاری است به سر می‌برند؛ در جایگاه صداقت و راستی در نزد پروردگاری توانا.

بر این اساس باید رابطه متقابل میان حکومت و مردم از نوع رابطه میان پدر و فرزند باشد، به گونه‌ای که حاکم اسلامی امارت و فرمانروایی خود را بر پایه محبت و قرب قرار دهد تا مردم بتوانند در سایه این حکومت حق، هم به رفاه و آسایش مادی و هم به کمال معنوی برسند و از بدبختی و هلاکت مادی و معنوی رهایی یابند. اگر حکومتی دارای این انگیزه و هدف باشد، حکومت صالح است و اگر هدف، ریاست و فرمانروایی ظاهری باشد و انگیزه حاکم تنها به دست آوردن امتیازات مادی باشد، این حکومت ناصالح است و مورد امضای خداوند متعال نخواهد بود. لازم است حکومت الهی سعی کند تا ارتباط مردم را به خدا محکم کند و در گسترش فضایل اخلاقی و برقراری احکام خدا کوتاهی نکند.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج: ۴۱).

مؤمنان کسانی هستند که اگر به آنان قدرت در روی زمین بدهیم، نماز را اقامه می‌کنند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و برای خداوند است پایان همه کارها.

این آیه، هدف از قدرت و حکومت را برقراری احکام خدا مانند اقامه نماز، ادای زکات، گسترش کارهای پسندیده و مبارزه با فساد معرفی کرده است. از این رو، بر حاکم اسلامی لازم است این موضوع را در صدر همه برنامه‌هایش قرار دهد و بر آن تأکید ورزد.

زاممداری از دیدگاه نهج البلاغه

از آنجایی که حکومت مطلوب و حکومت غیر مطلوب از دیدگاه امیرمؤمنان، علی^ع به هدف و انگیزه حکومت بستگی دارد، در نهج البلاغه شاهد دو دیدگاه مثبت و غیر مثبت هستیم. دیدگاه مثبت زمانی است که رهبر و حاکم جامعه هدایت مردم را برعهده بگیرد و کمال و معنویت انسان‌ها را هدف قرار دهد، در عین اینکه رفاه مادی و دنیایی آنان را نیز به عنوان یک اصل از نظر دور نسازد. بنابراین، اگر با این نگرش به حکومت بنگریم، حکومت، مطلوب و مورد امضا و رضای امام علی^ع است.

عبدالله بن عباس می‌گوید پس از بلوغ آن حضرت از جنگ صفین، در ذی قار بر آن حضرت وارد شدم، دیدم کفش خود را وصله می‌کند. وقتی کار کفش تمام شد، به من فرمود: «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا

فَقَالَ ﷺ وَ اللَّهُ لَيْهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا؛ این کفش چه قدر ارزش دارد؟ گفتم قیمتی ندارد. فرمود: به خدا قسم! این کفش فرسوده وصله‌دار، از امارت بر شما را دوست‌تر دارم، مگر اینکه بتوانم در سایه آن، حقی را برقرار و باطلی را دفع کنم». (سید رضی: خطبه ۳۳)

در این دیدگاه، به زعامت و رهبری به‌عنوان عامل زمینه‌ساز و مقدمه کمال و سعادت مردم نگریسته شده است. از این‌رو، کارش بر اساس اقامه عدل و حق و برقراری نظام امور اجتماعی، دفاع از مظلوم، مبارزه با ظلم و تبعیض و فساد و اصلاح فضای جامعه اسلامی است تا در آن زمینه رشد انسان‌های مستعد فراهم شود؛ چرا که اگر غیر از این باشد، این حکومت و زعامت، از آب دهان بزی نزد امیرمؤمنان، علی علیه السلام پست‌تر است. (سید رضی: خطبه ۳)

از دیدگاه مولای متقیان، حکومت اسلامی، حکومتی است که در آن، جلو پرخوری ظالم گرفته شود تا هم مظلوم به حقش برسد و هم ظالم اصلاح گردد، والا ارزشی برای حکومت نیست.

دید منفی به حکومت و زمامداری آن نیز زمانی است که حاکم و رهبری با دید استقلالی به حکومت بنگرد، به‌گونه‌ای که ریاست و برتری جویی بر مردم و بلندپروازی را هدف خود قرار دهد. این نوع نگرش به حکومت و زمامداری، نه حاکمش عادل است، نه حکومت آن مطلوب، نه از مظلوم دفاع می‌شود و نه جلو پرخوری ظالم گرفته می‌شود؛ مانند حکومت‌های طاغوتی عالم که با این ریاست می‌خواهند برای خود امتیازی کسب کنند و به مطاع مادی خود برسند و در این راه از هیچ خیانتی باک ندارند حضرت علی علیه السلام با بیان دو نمونه از زمامداران، می‌فرماید:

زرعو الفجور و سقوط الغرور و حصد و الثبور. اینان بذر نافرمانی خدا را در سرزمین دل‌ها کاشته‌اند و به فریب و غفلت آن را آبیاری کرده‌اند و هلاکت و شقاوت را درو کرده‌اند، سپس سعادت دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. این، حکومت‌های باطل و نامطلوبند که بذر نفاق و دورویی و نافرمانی خدا را در سرزمین دل‌ها می‌کارند. درباره رهبران صالح نیز می‌فرماید:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمْ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ. (نهج‌البلاغه: خطبه ۲)

هیچ‌کس از افراد این امت به آل محمد طرف مقایسه قرار نمی‌گیرد و کسانی که همیشه از بخشش ایشان بهره برده‌اند، برابر نیستند. پس چگونه خود را بر آنان ترجیح می‌دهند و مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند، درحالی‌که آل محمد علیهم السلام اساس دین و پایه و ستون ایمان و یقین هستند. آنان کسانی هستند که دورافتادگان از راه حق به آنان مراجعه می‌کنند و عقب‌افتادگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصایص و ویژگی‌های رهبری امت در آنها جمع شده و حق ایشان است و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ایشان ثابت شده است و مراد امام علیه السلام از جمله الیهم یفئی الغالی این است

که تندروها و کسانی که در حد تجاوز کردند به آل محمد که رهبران حق می باشند، برمی گردید و مراد از جمله و ینهم تلحق التالی این است که کسانی که کوتاهی کردند و عقب ماندند یا در خودشان را به آل محمد برسانند فی ضلال. (شرح نهج البلاغه: ج ۱، ۱۱)

نتیجه اینکه چون حکومت اسلامی بر پایه ولایت استوار شده است، بر دیگر حکومت هایی که در گذشته یا در زمان ما رایج است، برتری دارد و با هیچ یک از آنان قابل مقایسه نیست. از این رو، ما نباید از تفاوت های اساسی حکومت اسلامی با حکومت های غیراسلامی غفلت ورزیم و برخی از ویژگی های حکومت های غرب را در نظر بگیریم و با حکومت دینی ترکیب کنیم، به گونه ای که با تلفیق آنها بخواهیم دشمن را از خود خرسند سازیم که البته به یقین راضی نمی شود.

زاماداری یا تحمل مسئولیت

امامت و ولایت بر مردم، در تمام ابعادش به ویژه با توجه به ویژگی نصب و گزینش از سوی پروردگار متعال، هرگز به صورت یک مقام و امتیاز برای حاکم مطرح نبوده، بلکه همان یک مسئولیت بزرگ در برابر خدا نسبت به خلق معرفی شده است. این حقیقتی است که در نهج البلاغه به چشم می خورد از این رو، برای آشنایی بیشتر لازم است نمونه هایی از آن را بیان داریم.

امام علی علیه السلام در بیان انگیزه پذیرش حکومت پس از عثمان می فرماید:

أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَأَ حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَي كِطْلِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أُرْهَدَ عِنْدِي مِنْ غَفْطَةٍ عَنَزِي. (سید رضی: خطبه ۳)

هان، ای مردم سوگند به آن خدائی که بذر را مشکافد و جانها را آفرید، اگر نبود حضور مردمی که برای بیعت آمدند و اگر نبود آماهیگسانی که به یاری من آمدند حجت بر من تمام نشد و اگر نبود میثاقی که خداوند متعال از علما گرفته که هرگز بر پرخووظالم صحه نگذارند و گرسنگی مظلوم را امضا نکنند، زمامداری بر شما را رها می کردم، آن چنان که مرکب را با انداختن ریسمان به دوش او رها می کنند و با بی اعتنایی پایان خلافت را با همان جام آغازش سیراب می کردم و در آن هنگام می دیدید که دنیای شما نزد من از اخلاط دهان بزی هم بی ارزش تر است.

آن بزرگوار در پاسخ مخالفت و بهانه گیری کسانی چون طلحه و زبیر، چنین می فرماید:

وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرْنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنَّ أَلْبَسِي ۞ فَأَقْتَدَيْتُهُ. (همان: خطبه ۱۹۶)

سوگند به خدا، من تمایلی به خلافت و زمامداری نداشتم، جز آنکه شما مرا بدان دعوت کردید و من را بر قبول آن مسئولیت وادار کردید و آنگاه که این مسئولیت را پذیرفتم، به کتاب خدا

نگریستم و آنچه را بر ما مقرر داشته و ما را به حکومت بر طبق آن دستور داد، می دیدم و از آن پیروی کردم و سنت پیامبر^ﷺ را به دقت در نظر گرفتم و بدان اقتدا کردم.

پس از درگذشت خلیفه دوم، هنگامی که مردم تصمیم گرفتند با عثمان بیعت کنند، مولای متقیان فرمود:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَّاساً لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زُبْرَجِهِ . (همان : خطبه ۷۴)

شما خودتان از قبل دانستید که من از دیگران شایسته ترم به امر خلافت و سوگند به خدا، مادامی که امور مسلمین به سلامت بگذرد، من نیز حاضرم خلافت را رها کنم و در این صورت ستمی جز بر من نخواهد بود این عمل برای من پاداش و ارزش خواهد آورد و کنگیوی از چیزی که شما مبخواتر آن به رقابت پرداختید و برای ارزشهای مادی و آرایش و فریبندگی اش با هم درگیر شدید، برای من بهتر است.

مراد از زخرف در اینجا طلاست و زبرج نیز به معنی طلاست، با این تفاوت که بر هر چیزی که فریب دهنده باشد، اطلاق می شود. (عبده، بی تا: ۱، ۱۲۴)

امام به دلیلی برقرار کردن سیره مساوات نکوهش می شود، می فرماید:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ . (سید رتضی: خطبه ۱۲۶)

آیا دستور می دهید که یاری بطلبم به ظلم و ستم بر کسی که زمامدار او شدم و سنت پیامبر اکرم^ﷺ را رها کنم! سوگند به خدا، این کار را نمی کنم. مادامی که شب و روز پشت سر یکدیگر می آیند و می روند و ستاره در آسمان ستاره ای را قصد می کند، اگر بیت المال مال شخصی خودم بود، آن را بالسویه تقسیم می کردم. پس چگونه کسی را بر دیگری ترجیح و حال آنکه مال خدا است و مستمندان جیره خوار او هستند.

«طلب النصر بالجور»، همان اصالت دادن به مقام و قدرت و کوشش در راه حفظ آن است؛ به این معنا که

برای رسیدن به مقام و قدرت و پیروزی بر مشکلات و موانع، راهی جز ظلم و ستم نمانده باشد: از این رو، بر اساس هدف، وسیله را توجیه می کند و با ظلم و ستم به پیروزی می رسد، ولی امام حق، این گونه عمل نخواهد کرد.

امیرمؤمنان، علی[ؑ] به دهقانان شهر مرزی انبار که هنگام استقبال از ایشان به گونه خاصی می دویدند، فرمود: این چه کاری بود که کردید! گفتند رسمی است که بدان وسیله فرمانروایان خود را احترام می کنیم . فرمود : سوگند به خدا، فرمانروایان شما از این عمل هیچ بهره ای نمی برند و شما هم با این کار خود را در دنیا به سختی و مشقت می اندازید و در آخرت هم مایه شقاوت شما خواهد شد و چه قدر زیان بار است مشقتی که به دنبالش مجازات باشد و چه سودمند است آسایشی که با ایمنی از آتش قیامت همراه باشد.

حضرت علی[ؑ] در نامه ای به عثمان بن حنیف انصاری، حاکم بصره، درباره رهبری نامشروع می نویسد:

أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي

جُشُوْبَةُ الْعَيْشِ. (همان: نامه ۲۵).

آیا خود را به همین اندازه قانع کنم که به من امیرمؤمنان بگویند، ولی در سختی‌ها و رنج‌های آنان شریک نباشم یا باید برای آنان الگویی در زندگی سخت و ناگوار و پرمرات باشم! در این نوع رهبری، اساس و پایه هر چیزی حق و عدل است، ضابطه‌ها و معیارها، جز حق و عدل نیست و هیچ مصلحت و بهانه‌ای نمی‌تواند حاکم اسلامی را گمراه سازد.

از آنجایی که امامت و رهبری در اسلام جز مسئولیت خدایی، چیز دیگری نیست، انگیزه مقام‌طلبی و رسیدن به امتیازات مادی با روح امامت و ولایت الهی که سراسر مسئولیت است، منافات دارد. از این رو، لازم است حاکم اسلامی از همه آحاد مردم متعهدتر باشد و در برابر قانون الهی نیز خود را از همگان مسئول تر بداند. در این باره امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَأَكُمُ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا .
(همان: خطبه ۱۷۴)

ای مردم! به خدا قسم، من شما را به اطاعت از فرمانی فرا نخواندم، مگر اینکه در عمل به آن، خودم از شما پیشی گرفتم و شما را از نافرمانی و گناهی باز نداشتیم، مگر اینکه خود پیش از شما از آن اجتناب ورزیدم.

آنچه بیان شد، چند نمونه‌ای بود از سخنان حضرت علی علیه السلام که دلالت دارد بر اینکه پذیرش زمامداری در اسلام غیر از قبول مسئولیت الهی در برابر مردم چیز دیگری نیست، نه اینکه مانند حکومت و زمامداری معمول در دنیای دیروز و امروز که هدف، حکومت و قدرت سیاسی بر مردم است تا از این طریق به کسب امتیازات مادی برسد.

رابطه دین و حکومت

اگرچه با تأمل در مباحث گذشته، رابطه حکومت و دین روشن می‌شود، ولی این قسمت به بررسی بیشتری نیاز دارد. بنابراین، به منظور تبیین این رابطه، لازم است در ابتدا حکومت دینی مورد نظر را معنا کنیم.

از واژه و اصطلاح حکومت دینی چند معنا اراده می‌شود:

نخست این است که حکومت دینی، حکومتی است که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد و مجریان آن نیز از سوی خدا منصوب یا با اذن خاص یا اذن عام منصوب شوند. چنین حکومتی، حکومت دینی ایده‌آل و مطلوب است؛ زیرا حکومتی با این ویژگی‌ها از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس لُها تشریعی خداوند متعال شکل گرفته است. این‌رو، حکومت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و به تبع آن، حکومت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور امام یا حکومت ولی فقیه عصر غیبت امام زمان علیه السلام این گونه است.

دوم آنکه حکومت دینی، آن حکومتی است که احکام دین در آن رعایت شود، ولی لازم نیست حاکم آن به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از جانب خدا منصوب شود، بلکه اگر غیر از امام معصوم (علیه السلام) یا غیر از ولی فقیه هم حکومت کند، اشکالی ندارد؛ زیرا دینی بودن حکومت به این است که قوانین دین در آن رعایت شود. حتی لازم نیست تمام قوانین دین هم در آن رعایت شود، بلکه اگر عمده احکام رعایت شود، باز هم حکومت دینی به شمار می‌آید. مسلم است که این حکومت دینی پشتوانه الهی ندارد؛ زیرا حاکم آن از سوی مردم انتخاب شده است نه خداوند.

معنای سوم نیز این است که دین داران و متدینان حکومت کنند. بر اساس این معنا، لازم نیست قوانین دین هم رعایت شود، بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه‌ای دینی باشد، یعنی افراد آن متدین باشند، حکومت هم از روی تسامح دینی به حساب می‌آید (مصباح یزدی، بی‌تا: ۴۵)

بی‌شک حکومت دینی مطلوب و مورد نظر، همان نوع اول است. البته اگر گاهی معنای دوم مورد قبول واقع می‌شود، مانند حکومت سلطنتی مشروطه مشروعه، به دلیل ناچاری است، به گونه‌ای که در حقیقت، مانند خوردن مردار است هنگامی که غذای سالم و حلال پیدا نشود و خطر هلاکت جانی در میان باشد. اما معنای سوم هرگز حکومت دینی به شمار نمی‌آید؛ زیرا در آن نه لازم است قوانین اسلام اجرا شود و نه حاکمان و مجریان آن منصوب از جانب خدا باشند.

پس از بیان معنای حکومت دینی، روشن است که حکومت و زمامداری و تدبیر و اداره زندگی مردم، اگر چه مربوط به دنیای مردم است، ولی با دین و دین داری رابطه بسیار محکم و تنگاتنگی دارد، به گونه‌ای که از یک دیگر جدا نیستند. در اینجا جمله مهم و تاریخی شهید سید حسن مدرس تداعی می‌شود که فرموده دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست؛ زیرا در حکومت دینی، مبنا و اساس حاکمیت، دین است یا در حقیقت، حکومت، فلسفه عملی دین است.

می‌توان گفت رابطه حکومت با دین در دو منطقه اساسی تبلور یافته است نخست آنکه چون شیوه حکومت دینی در اسلام بر اساس شیوه‌مامت و ولایت است، چنان‌که بیان آن گذشت، از دیدگاه شیعه جزو اصول دین به شمار می‌آید، نه فروع دین؛ زیرا ولایت و امامت همچنان که بیگن‌دیم، یا ریشه در لطف الهی دارد یا حکمت الهی، البته حکمت نظری، یعنی هستها و نیستها، نه حکمت عملی که مربوط به بایدها و نبایدها است. بنابراین، حکومت دینی که حاکم آن پس از پیامبر خدا (ص)، امام معصوم (علیه السلام) یا در زمان غیبت، ولی فقیه است و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از جانب پروردگار منصوب می‌شود، جزو اصول دین به شمار می‌آید.

دوم نیز این است که حکومت دینی جنبه عملی و فقهی دارد و از جمله بایدها و نبایدها است؛ زیرا هم برای حاکم اسلامی جنبه فقهی دارد و هم برای مردم، به گونه‌ای که وقتی حاکم اسلام از جانب خدا تعیین شد، از جهت تکلیف الهی بر او واجب است آن را بپذیرد و این مسئولیت بزرگ را برعهده گیرد؛ چراکه شرعاً نمی‌تواند

با وجود شرایط، آن را رها سازد. از این جهت است که ما حکومت اسلامی را یک مسئولیت الهی می دانیم، نه صرف زمامداری مورد قبول دنیای روز. (تحریر الوسيله: ج ۱، ۴۸۳)

همچنین بر همه مردم واجب است حکومت الهی را بپذیرند، همان گونه‌ای که قبول اصل دین بر آنان واجب است و مسئله بیعت با امام معصوم علیه السلام نیز مانند بیعت مردم با امیرمؤمنان، علی علیه السلام و یا شرکت در انتخابات و انتخاب آنان در عصر غیبت تبلور همین مقبولیت آنان است. به عبارتی باید بگوییم پیش از بیعت و پذیرفتن حکومت، بر همه مردم واجب است در تشکیل حکومت به حاکم اسلامی چه امام معصوم یا ولی فقیه، یاری رساند تا احکام الهی را در میان مردم جاری سازد. (تحریر الوسيله: ج ۱، ۴۸۳).

وظیفه شرعی و فقهی دیگری که بر حاکم اسلامی و آحاد مردم واجب است، این است که در رعایت حقوق اسلامی که اهم آن اطاعت و پیروی و نصیحت و خیرخواهی است، کوتاهی نکنند، همان گونه که متقابلاً وقتی حاکم اسلامی حکومت اسلامی را برعهده گرفت و آن را پذیرفت، باید وظایف و تکالیف الهی را انجام دهد و حقوق مردم را ادا کند تا در این حکومت همه انسان‌ها بتوانند به هدف اصلی که رسیدن به کمال و سعادت دنیا و آخرت است، نائل آیند. از این رو، باید گفت رابطه حکومت با دین، هم از ناحیه اصول دین است و هم از ناحیه فروع دین، زیرا غایت و هدف از تشکیل حکومت دینی، اجرای احکام دین است تا مردم با عمل به آن، سعادت خویش را در سایه عبودیت و بندگی الهی تأمین کنند و به قرب الهی که نهایت کمال انسان است، برسند. در ادامه بحث، این رابطه را از منظر مبارک امیرمؤمنان، علی علیه السلام پی می‌گیریم و به چند مورد از سخنان آن بزرگوار اشاره می‌کنیم تا دلیل بر وظایف شرعی امام و مردم باشد.

آن بزرگوار می‌فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْأَحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّيهَا وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبِيِّهِ وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي. (سید رضی: خطبه ۱۰۴)

به تحقیق نیست بر امام و رهبر مردم، مگر قیام به آنچه پروردگارش به آن امر کرده است و آن پنج چیز است: ابلاغ موعظه و فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کوشش کردن در پند و اندرز دادن به مردم و احیا و زنده کردن سنت پیامبر و رفتار بر طبق احکام رسول خدا و اجرای حدود الهی بر کسی که مستحق آن است و از بیت‌المال سهم و نصیب‌ها را به اهلش رسانیدن. پس چون به وظائف امام و جانشین آشنا شدید، در غیر طریق حق قدم بر ندارید و دست ارادت به هر بی‌خبر از اصول و فروع ندهید و برای خدا علم و دانش بیاموزید پیش از خشک شدن گیاه آن؛ یعنی پیش از رحلت امام و جانشین او و پیش از آنکه از استفاضه علم و دانش از اهلش وامانده و بر اثر حوادث و سختی‌های روزگار، خود به خود مشغول گردید و از منکر و مرتکبین آن نهی کنید، بعد از آنکه خود آن را بهجا

نیاوید؛ چون امر و نهی کسی که گفتار و کردارش موافق یکدیگر بوده، در شنونده بیشتر تأثیر دارد تا کسی که برخلاف گفتارش عمل می‌کند.

با بیان وظایف حاکم در این کلام روشن می‌شود که احکام سیاسی در اسلام، همان احکام دینت است. در کلامی دیگر از ایشان آمده است:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحُطَّامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَةِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ. (همان: خطبه ۱۳۱)

بار خدایا! تو آگاهی آنچه که از ما صادر گردید از جنگ‌ها و زد و خوردها، نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای به‌دست آوردن چیزی از متاع دنیا، بلکه برای این بود که خواستیم آثار دین تو که تغییر یافته بود، بازگردانیم و در شهرهای تو اصلاح و آسایش را برقرار کنم تا بندگان تو که ستم دیده است، در امن و آسودگی بوده و احکام تو را که ضایع شده، برقرار و اجرا کنم.

از این کلام نورانی بر می‌آید که فلسفه وجود حکومت، اجرای احکام خداست؛ زیرا رعایت حکومت رد معالم دین قرار داده است. (بحرانی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۲۸)

آن حضرت در جایی دیگر نیز به اصحابش فرمود:

لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِتْيَايَ فَلْتَهُ وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَ أَحَدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ يَثُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْصِقَ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِرَامَتِهِ حَتَّى أوردَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا (همان: ج ۳، ۱۴۸)

بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود، بلکه همه اجتماع کرده، از روی فکر و اندیشه درست اقدام بر این کار نمودید. پس نباید هیچ یک از شما نقض عهد کنید و یا پشیمان شوید و کار من با شما یکسان نیست؛ زیرا من شما را برای خدا و ترویج دین او می‌خواهم، ولی شما مرا برای به دست آوردن بهره دنیا می‌خواهید. ای مردم! مرا بر نفس اماره خود یاری کنید، از هوای نفس پیروی نکنید و فرمان‌بردار باشید. سوگند به خدا، برای گرفتن حق ستم‌دیده از ستمگر از روی عدل و انصاف حکم می‌کنم و ستمکار را با حلقه‌ای بینی‌اش را می‌کشم مانند شتری که در بینی او حلقه نمایند و مهارش را بکشند تا اینکه او را به آخورش وارد سازم، اگرچه آن بی‌میل باشد.

ابن ابی الحدیث معتقد است که این کلام تعریض به ابی بکر است و برای اثبات کلامش نیز سخن عمر را بیان می‌کند که می‌گفت: «کانت بیعة ابی بکر فلتة وقى الله شرها؛ بیعت مردم با ابی بکر بعد از رحلت رسول خدا از روی بی‌فکری بود؛ خداوند مسلمین را از شرش حفظ کند.» (معتزلی، ۱۳۷۸ هـ. ق: ج ۹، ۳۱) مغنیه از عقاد در کتاب عقریة الامام که فرق است بین ملک و خلیفه بنابر هرگز ممکن است شخصی ملک باشد با ابزار خلیفه و خلافت و نیز نمی‌تواند شخصی خلیفه پیامبر باشد با داشتن ابزار ملک و علی بن ابی طالب خلیفه پیامبر بود و

شاه نبود و از کسانی بود که هدف آنها اصلاح جامعه بود، نه از کسانی که به دنبال منافع مادی بودند . (مغنیه، ۱۹۷۲: ج ۲، ۲۹)

اینها برخی مواردی بود که امام علی علیه السلام نسبت به فلسفه حکومت دینی و انگیزه پذیرش این مسئولیت بیان کرده است. همچنین از رابطه دین و حکومت و اینکه حکومت از متن دین سرچشمه می گیرد و نیز هدف از تشکیل حکومت دینی، اجرای احکام و معارف دین و هدایت انسان‌ها بسوی کمال است، سخن رانده است. همچنین، انگیزه قبول این مسئولیت که فلسفه حکومت دینی است، برقراری عدالت اجتماعی؛ دفاع از مظلومان، دفع ظلم و تجاوز ظالمان و مبارزه با تبعیض و فساد در جامعه اس لامی است، نه مانند هدف حکومت‌های غیردینی، برای به دست آوردن قدرت و سلطنت یا امتیازات مادی دیگر . از این رو، بر مردم واجب است که هم حکومت دینی و زمامداری حاکمان الهی را بپذیرند و هم در تشکیل حکومت یاری کنند، چه آنهایی را که به صورت مستقیم از جانب خدا منصوب شدند و چه کسانی که به صورت غیرمستقیم اذن تشکیل حکومت دینی را یافته‌اند، مانند فقیه عادل و جامع شرایط در زمان غیبت ولی عصر علیه السلام. که در غیر این صورت، در حقیقت ولایت و حاکمیت خدا و رسول و امامان معصوم علیهم السلام را نپذیرفته‌اند.

ولایت فقیه و رابطه امام و امت

همان گونه که در زمان حضور امام معصوم علیه السلام مانند حکومت امیرمؤمنان، علی علیه السلام رابطه میان مردم، رابطه امام و امت است، در زمان غیبت امام نیز که زمان حکومت فقیه جامع شرایط است، رابطه امام و امت است . آیت الله جوادی آملی (مد ظله العالی) می فرماید: امام راحل (امام خمینی) رابطه مرجع و مقلد را به رابطه امام و امت ارتقا داد و این تحول بزرگ دیگری در رابطه با فقیه با مردم بود؛ یعنی اگر مرحوم وحید بهبهانی (قدس سره) توانست رابطه فقیه و مردم را از سطح محدث و تسمع بودن بالا برده و به سطح مرجع تقلید و مقلد برساند؛ امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) با انقلاب فقهی و فرهنگی اش، آن را به اوج خود، یعنی رابطه امام و امت رساند . امام خمینی (قدس سره) تبیین کردند اولاً ادله اصلی نبوت و امامت می گوید انسان‌ها برای رسیدن به کمال شایسته خود در هر زمانی نیازمند قانون دینی و سپس نظام اسلامی اند و ثانیاً دین اسلام گ ذشته از مؤلف و مصنف و شارح و ترجمان و مبین، متولی می خواهد تا با پذیرش تولیت دین، همه احکام آن را احیا کند و آنها را در جامعه عینیت بخشد و در عصر غیبت و در نبود امام معصوم علیه السلام، فقیه جامع شرایط وظیفه دارد که علاوه بر تبیین، افتاء و قضا، تولید دین را نیز برعهده گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۸۲)

نتیجه گیری

نتایج مباحثی که تاکنون به آن پرداخته‌ایم را می توان در چند بند خلاصه کرد:

۱. ضرورت حکومت برای زندگی فردی و اجتماعی انسان برای کسی قابل انکار نیست، به گونه‌ای که همه به آن اعتراف دارند؛ زیرا این موضوع در فطرت انسان به ودیعت نهاده شده و اسلام هم که دین فطرت است، به آن جواب مثبت داده و پس از درگذشت رسول خداﷺ، امام و حاکم برای مردم تعیین کرده استدر زمان غیبت امام معصوم نیز فقیهان جامع‌الشرايط به‌عنوان حاکم اسلامی از سوی امامان (ارواحنا فداه) به اذن عام منصوب شده‌اند.
۲. گروهی جاهل و کج‌اندیش به نام خوارج که اغراض سیاسی داشتند، با شعار انحرافی خود، در ضرورت حکومت تردید کردند و شعار نفی حکومت را سر دارند. هنگامی که این خبر به گوش حضرت علی علیه السلام رسید، فرمود: این گفتار حقی است که از آن اراده باطل کردند. سپس با بیان آثار و فواید و برکات حکومت، گفتار آنها را باطل اعلام داشت.
۳. شیوه حکومت در اسلام، شیوه حکومت ولایی است که ریشه در جهان‌بینی ما دارد؛ چرا که ما معتقدیم این شیوه حکومت، ریشه در لطف الهی یا حکمت الهی دارد که هر دو از صفات فعل الهی هستند. از این رو، پایه و اساس این نوع حکومت، همان ولایت مطلقه الهی است. ریشه اختلاف حکومت‌ها با حکومت ولایی نیز از همین موضوع نشئت می‌گیرد.
۴. حکومت ولایی با دیگر حکومت‌ها دو تفاوت اساسی دارد: ۱. در حکومت ولایی باید حاکم آن از سوی خدا تعیین شود یا به نصب خاص مانند امامان معصوم علیهم السلام و یا به نصب عام مانند نصب فقیهان عادل از ناحیه امام زمان علیه السلام، ولی در حکومت‌های رایج در دنیا، حاکم به وسیله آرای عمومی مردم تعیین می‌شود. البته اگر در جمهوری اسلامی به امر انتخاب و آرای مردم اهمیت داده شده است، حتی انتخاب مقام ولای رهبری هم به آرای مردم واگذار شده است، از جهت دو امر مهم است که در مقاله از آن بحث کردیم.
۲. هدف این حکومت، رسانیدن انسان‌ها به کمال‌نهایی و سعادت حقیقی یا همان قرب الی الله است، برخلاف حکومت‌های رایج زمان ما که هدف آنها، قدرت و ریاست و کسب امتیازات مادی است و هیچ توجهی به معنویات مردم ندارند. علت این امر هم بدان جهت است که حاکم در حکومت ولایی به مردم بسیار نزدیک است و مانند پدری مهربان برای سعادت و کمال آنها می‌کوشد؛ چراکه حکومت و زمامداری را مقدمه و زمینه ساز کمال و سعادت دنیا و آخرت مردم می‌داند، نه هدف‌نهایی.
۵. از آنجایی که حکومت مطلوب و غیر مطلوب از دیدگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام به انگیزه حکومت بستگی دارد، در نهج‌البلاغه به دو شکل به حکومت نگریسته شده است که با بیان هشت مورد از کلام آن حضرت درباره سیمای حکومت مطلوب و حکومت غیر مطلوب، به بررسی آن پرداخته شد.
۶. از دیدگاه ما شیعیان، دین و حکومت رابطه‌ستقیم و تنگاتنگی با یکدیگر دارند که پس از بیان معانی حکومت دینی، رابطه آنها در دو منطقه اصول دین و فروع دین روشن گردید.
۷. از دیدگاه مولای متقیان، علی علیه السلام، حکومت و رهبری تنها یک مسئولیت الهی بیش نیست و انگیزه پذیرفتن آن، مسئولیت برقراری عدالت اجتماعی، دفاع از مظلومان و مبارزه با فساد و تبعیض در جامعه اسلامی

است، نه به دست آوردن قدرت و کسب امتیازات مادی. از این رو، با بیان مواردی از کلام حضرت علی علیه السلام، وظایف حاکم اسلامی بیان شد.

۹. بر مردم واجب است که هم حکومت دینی و زمامداری حاکمان الهی را بپذیرند و هم در تشکیل این حکومت، چه در زمان امام معصوم علیه السلام و چه در زمان غیبت، آنها را یاری کنند؛ زیرا اگر به این وظیفه مهم عمل نکنند، در حقیقت ولایت و حاکمیت خدا و رسول و امامان معصوم را نپذیرفته‌اند. (موسوی خمینی: ج ۱، ۴۶۰)

فهرست منابع و مآخذ

* قرآن مجید.

۱. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، جلد ۳، قم، کنگره شیخ اعظم انصاری، ۱۴۲۳هـ.ق.
۲. بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم، شرح نهج البلاغه، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲.
۳. بحرینی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر البرهان، قم، اسماعیلیان، بی‌تا.
۴. جوادی‌آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۵. دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم، انتشارات پارسایان، ۱۳۷۹.
۶. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید علی‌نقی فیض‌الاسلام، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
۷. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴هـ.ق.
۸. طباطبایی، سید محمدحسین، شیعہ در اسلام، قم، مرکز دارالتبلیغ، بی‌تا.
۹. طبرسی، ابی‌علی فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۱۰. عبده، شیخ محمد، نهج البلاغه، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۱۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، کتابفروشی مصطفوی، بی‌تا.
۱۲. محدث قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، جلد اول، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۳۸.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ولایت فقیه، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، بی‌تا.
۱۴. معتزلی، ابن ابی‌الجدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸هـ.ق.
۱۵. معلوف، لوئیس، المنجد، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۷۶.
۱۶. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۹۷۲م.
۱۷. موسوی خمینی، سید روح‌الله، البیع، جلد ۲، نجف اشرف، بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. موسوی خمینی، سید روح‌الله، تحریر الوسیله، جلد ۱، نجف اشرف، بی‌نا، بی‌تا.
۱۹. نراقی، ملا احمد، عوائد الایام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷هـ.ق.

The Image of Religious Government and its Bases in Nahj al-Balagha

Dr. Ali Mahamid^۱

ABSTRACT

^۱ . Associate Professor in the Department of Jurisprudence and Bases of Islamic Law / Qom University.

The present article is seeking to explain the image of Islamic government in Imam Ali's view in Nahj al-Balagha. Accordingly, as an introduction, it deals with the necessity of government for humanity; it also discusses the method of *Wilaie* (authoritative) government, and then, mentions its two basic points of difference from other forms of government; it states that the *Wilaie* form of government is rooted in the divine absolute authority. This form of government is distinct from other forms in making it necessary for the ruler to be appointed by God.

Another difference is related to the goal of the religious or *Wilaie* government which is to guide people to ultimate perfection and everlasting felicity or nearness to God, while the basic goal in other forms of government is based on material privileges.

It is in view of this sublime goal that Nahj al-Balagha has viewed government both positively and negatively, making a distinction between desirable and undesirable forms of government. In the present article, by adducing Imam Ali's words in this regard, the image of *Wilaie* government, which is the desirable form of government, has been depicted; at the end, the relationship of religion and government – as far as basic articles of faith as well as legal and derivative principles of religion are concerned – has been explained.

KEY WORDS: religious government, *Wilaie* government, divine absolute authority, ultimate goal, relationship, basic articles of faith, derivative principles, Nahj al-Balagha, image
